

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراد از ید در روایت حفص ابن غیاث همین ید ظاهری بود که این را علامت برای ملکیت قرار داده بودند. امام علیه السلام استیلاء ظاهری را دال بر ملکیت ظاهری در این روایت قرار داده بودند. البته همان طوری که عرض شد ید نه به معنای یک اماره برای ملکیت است شرعاً، بلکه ید عبارت است از یک تحقق خارجی و یک عینیت خارجی. به عبارت دیگر ید از اصول شرعیه نیست، بلکه از اماراتی است که آن امارات جهت عقلایی دارد و دیدن عقلاء بر آن مترتب است. پس بنابر این ید عبارت می شود از یک قاعده فقهیه ممضای از ناحیه شرع و یک قاعده عقلاییه ای که از ناحیه شرع امضاء شده. بعضی ها قائل شدند بر اینکه ید یکی از مسائل اصولیه است ولی خب این حرف هیچ جای صحّتی ندارد. بلکه مسائل اصولی خب روشن است، آن مسائلی است که نتیجه آن مسائل واسطه بشود برای استنباط یک حکم کلی. من باب مثال فرض کنید که حجیت عام بر همه افراد یا حجیت اطلاق بر همه موارد، این واسطه می شود کُبراً برای استنباط یک حکم کلی. وقتی که در یک روایتی عامی یا اطلاقی وجود دارد ما در وهله اول باید به این عام حجیت بدهیم بعداً ببینیم که این عام چه دلالتی در اینجا دارد. پس در وهله اول این عام یا اطلاق یا ظهوری که در این روایت است حجّت می شود. وقتی که حجّت شد آن موقع آن حکم شرعی استنباط می شود از این ادله. پس مسائل اصولیه مسائلی است که بالواسطه موجب استنباط یک حکم کلی می شود.

مثلاً فرض کنید که در بحث تعارض و تراجیح، این بحث نتیجه اش ترجیح احد الدلّیلین است در مقام حجّیت. وقتی که احد الدلّیلین حجّت شد، آن موقع ما آن حکم کلی را استنباط می کنیم. پس مسائل اصولیه نه اینکه کبرای برای حکم کلی هستند بلکه واسطه هستند برای دلالت دلیل، واسطه هستند برای استنباط حکم کلی. اما قواعد فقهیه این طور نیستند. در قواعد فقهیه فقط آن حکم کلی

است که استنباط می شود بعد از فراغ عن دللیت دلیل و بعد از فراغ عن حجیت دلیل. یعنی اوّل ما دلالت و حجیت دلیل را اثبات می کنیم و وقتی از آن فارغ شدیم آن موقع استنباط حکم کلی می شود. این مربوط به قواعد است.

ولی بعضی ها آمده اند بطور کلی مسائل اصولیه و قواعد فقهیه را همه را یک کاسه قرار داده اند و نظر مرحوم آقا بر همین بود که اصلاً به طور کلی قواعد فقهیه جزء مسائل اصولیه است. و بطور کلی هر قاعده و هر اصلی که مجرای واحد نداشته باشد، آن جزء مسائل اصولیه خواهد بود. یعنی فرض کنید که حجیت ظهور این فقط در مورد ابواب صلاّه که نیست، در زکات هم هست، در معاملات هم هست، در خمس هم هست، در همه چیز هست. یا فرض کنید که قاعده ید این فقط در مورد ملکیت که نیست، در مورد هبه همین طور است، در مورد سلطه های دیگری همین طور است، در مورد عقد زوجیت همین طور است، در مورد ولادت همین طور است، در مورد حضانت هم همین طور است، در همه موارد این قضیه هست. یا فرض کنید که قاعده لاضرر این فقط در مورد ملکیت که نیست. در مورد جروح همین طور است، در مورد ضررهای جانی همین طور است، ضررهای مالی همین طور است، ضررهای آبرو، حیثیت، همه اینها همین طور است.

پس به طور کلی ما به الاشتراک بین قواعد فقهیه و بین مسائل اصولیه این است که هر دوی اینها در مجرای واحد و در ممشای واحد اینها مورد استفاده نیستند بلکه مجرای اینها متعدد است. الا این که در مسائل اصولیه واسطه در استنباط می خورد و در قواعد فقهیه دیگر واسطه در استنباط ندارد اصل کلی است. بناءً علی هذا ما در سیره عقلائیّه دیگر واسطه ای نداریم، یعنی ولو اینکه از ناحیه شرع حتی ثابت بشود چون این قواعد متّخذ از عقلاء است پس بنا بر این فقط امضای شارع در اینجا ملاک است اما آن مفاد خودش در اینجا مستنبط از آن بنای عقلا است.

حالا باید ببینیم در اینجا منظور از ید چیست؟ آیا یدی که بنای عقلاء بر این است این ید، ید ملکی است یا هر سلطه ای است؟ چون ید گاهی اوقات خودش مسبب از ملک است. تا ملکی در کار نباشد و تا عقدی در کار نباشد و تا معاطاتی در بین نباشد - نه به معنای آن خصوصیت، به معنای إعطاء - تا معاطاتی در بین نباشد، آن ید هم حاصل نمی شود. این می شود ید، ید مسببیه. گاهی اوقات خود ید می شود ید سببیت برای ملک، مانند حیازت و امثال ذلک که خود ید سبب است، مانند حیازت ارض و زمین به واسطه غرس، به واسطه زرع و امثال ذلک و یا اینکه اصطیاد که نفس الاصطیاد این در اینجا سببیت برای ملکیت است، نه، یدی که در اینجا منظور است ید کشفی است یعنی یدی که کاشف

است از یک ملکیت مسلوبه، این ید در اینجا منظور است و این عبارت است از تحقق یک امر خارجی یعنی یک امر خارجی در اینجا مدّ نظر است و نه از جهت اعتبار شارع، این یک مسئله عرفی است که عرف نسبت به این قضیه چه حکم می کند؟ آیا ید را در اینجا محقق می داند یا نمی داند؟

وقتی که مسئله، مسئله عرفی شد آن استیلاء و سیطره فعلیه، آن ملاک و کشف از ملکیت خواهد کرد. البتّه همان طوری که عرض کردیم منظور از ید نه در خصوص ملکیت است بلکه ید در اینجا به عنوان استیلاء و سیطره در یک امری است و آن در هر موردی - که بحثش بعداً می آید - در هر موردی متفاوت است، در یک مورد دالّ بر ملکیت است، در یک مورد دالّ بر زوجیت است، در یک مورد دالّ بر حضانت است، در یک مورد دالّ بر وصایت است و امثال ذلک. در موارد اینها تفاوت پیدا می کنند. ولی آنچه که هست عبارت است از کشفیت فعلیه او یعنی این استیلاء فعلاً تحقق داشته باشد نه اینکه این شخص متمکّن باشد فرض کنید از اینکه اگر بخواهد بتواند استیلاء پیدا بکند، آن یک همچنین مسئله ای نیست در اینجا.

فرض کنید که یک داری است مال این شخص و در این دار یک عدّه هستند، منتهی آمده اند اینها من باب مثال غصب کرده اند، سالیان سال است که اینها غصب کرده اند. خب این اگر بخواهد برود به دادگاه مراجعه بکند، به محاکم مراجعه بکند، خب می آیند از آنها می گیرند و مثلاً در نهایت به این می دهند. یدی در اینجا وجود ندارد. ید فعلیه در اینجا نیست، بلکه منظور از ید یک ید فعلیه خارجی است. و این در هر جایی متفاوت است. یعنی در هر برهه ای این ید تفاوت پیدا می کند. مثلاً اگر مربوط به دار است، خب سکنی در اینجا ملاک است. اگر مربوط به ارض است، خب غرس و زرع و اینها مثلاً ملاک است. اگر دابّه است، خب رکوب یا فرض کنید که مثلاً ربطش به همان محله برای اینها، در اینجا مورد لحاظ است. در هر جایی خود عرف باید ببینیم چه حکم می کند.

آن وقت نکته ای که در اینجا هست و این نکته بسیار حساسی هست در اینجا، این است که در ید، وقتی که ید عبارت از استیلاء دالّ بر ملکیت و امثال ملکیت است ما باید نحوه استیلاء را در اینجا مدّ نظر قرار بدهیم. این مهم است. مثلاً یک وقت اگر مستأجر در منزل باشد استیلاء دارد ولی این که دلالت بر ملکیت نمی کند. یا اینکه اگر یک مردی با زنی در رفت و آمد بود آیا این استیلاء دلالت بر زوجیت می کند یا نه؟ و در روایت حفص که آمده است اگر یک شیئی پیش کس دیگری بود حضرت می فرماید این مال او است و الّا لم یقم للمسلمین السوء؛ در اینجا منظور چیست؟ آیا صرف استیلاء است؟ عقلاء به چه نحو، به این ید، امارت ملکیت می دهند و این استیلاء را به چه نحو، کاشف از

ملکیت می دانند؟ این در اینجا مورد بحث است. به صرف اینکه یک استیلائی در خارج باشد این دال بر ملکیت نیست. استیلائی که قرینه بر ملکیت است، آن کاشف از ملکیت است نه صرف استیلاء و الا ممکن است مستأجر هم در یک منزل باشد...

سؤال: ...؟

جواب: یا بیع فضولی من باب مثال. بله، بیع فضولی باشد، بله درست است.

پس در اینجا این استیلاء را ما باید ببینیم که چه قسمی است؟ آن استیلائی که قرینه بر ملکیت است باید در اینجا احراز بشود. لذا شما در بعضی موارد اصلاً می بینید اینها فرض کنید که با هم دیگر تنافی دارند. یکی سوار دابّه است یکی هم زمام دابّه را گرفته، خب در اینجا آن که سوار دابّه است می گوید ید من در اینجا [قرینه بر ملکیت من است] آن که زمام دابّه را گرفته می گوید ید من است. خب در اینجا باید ببینیم نحوه استیلاء چیست؟ آیا این شخصی که در اینجا هست آیا به او می آید که من باب مثال اهل کرایه باشد یا نه؟ اگر قرائن دیگری نداشته باشیم، یا اینکه نه اگر یک شخصی است خودش دارای فرض کنید من باب مثال عنوان است و آن شخصی هم که هست آن در آنجا به او نمی آید که این ناقه داشته باشد فقط به او می آید کرایه کرده باشد این دابه را، از اینجا به آنجا برده باشد. اینها یک قرائنی است که نحوه استیلاء را در اینجا بیان می کند. به عبارت دیگر ما باید کیفیت استیلاء را در اینجا بدست بیاوریم. آن برای ما ارزش دارد نه صرف خود استیلاء داشتن. و به اینکه یک زنی با یک مردی می رود می آید ما نمی توانیم بگوییم این زن او است مگر اینکه نحوه معاشرت آنها را بدست بیاوریم. آیا معاشرت، معاشرت زوجیت است یا معاشرت غیر زوجیت است؟ لذا اشکالی که در اینجا هست که حضرت در این روایت حفص ابن غیاث می فرماید، این اشکال را به این وسیله می توانیم در اینجا به طور کلی برطرف کنیم.

روایاتی که هست یکی روایت حفص است که می فرماید: إِذَا رَأَيْتَ شَيْئاً فَيَّ يَدِ رَجُلٍ أَيْجُوزَ لِي أُنْشَهُدُ أَنَّهُ لَهُ أَوْ أَمْرٌ بِشَيْءٍ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي مَرْدٍ، می توانم شهادت بدهم ملک او است؟ قال عليه السّلام: نعم، بله. فقال الرجلُ أشهدُ أَنَّهُ فَيٌّ يَدِهِ وَ لَا أَشْهَدُ أَنَّهُ لَهُ مِنْ فَقَطْ مِي تَوَانِم شَهَادَتِ بَدَهْمِ اَيْنِ تَوِي دَسْتَشِ اسْتِ، من این را دیدم که در دستش هست، همین؛ اَمَّا نَمِي تَوَانِم شَهَادَتِ بَدَهْمِ كِه مَلِكِ اوسْتِ. فَلَعَلَهُ لَغِيرِهِ، شاید مال غیر باشد. فقال أبا عبد الله عليه السّلام: أَفِي يَحُلُّ الشَّرَاءِ مِنْهُ؟ تُو مِي تَوَانِي اَزِ اُو بَخْرِي؟ قال: نعم. فقال أبا عبد الله عليه السّلام: فَلَعَلَهُ لَغِيرِهِ شَائِدِ مَالِ غَيْرِ بَاشِدِ. فَمِنْ أَيْنِ جَازِ لِكِ اِن تَشْتَرِيهِ وَ يَصِيرُ مَلِكاً لِكِ چَطُورِ اَيْنِ رَا شَمَا مِي تَوَانِي بَخْرِي؟ ثُمَّ تَقُولُ بَعْدَ الْمَلِكِ هُو

لی وقتی که از او خریدی بعد می گویی مال من است، نمی گویی مال من است؟ می گویی مال من است دیگر. و تحلف علیه قسم هم تازه برایش می خوری و لا؟ من صار ملک من قبله الیه از آن کسی که از قبیلش ملک تو شده است تو نمی توانی به او نسبت بدهی، بگویی این ملک آن شخص بود. می گوید نه الان ملک من است. یا می گوید این ملک آن است یا نه می گوید ملک من است. الان نسبت به خودت می دهی ثم قال ابا عبدالله علیه السلام: لو لم یجز هذا لم یقم للمسلمین سوء.

خب اینکه الان امام علیه السلام فرموده، این ناظر به دو جهت است. ما باید این دو جهت را تفکیک کنیم. در یک جهت، این روایت، روایت صحیح می تواند واقع بشود. من باب مثال شما اگر دست یک [دیوانه یک شیئی] دیدی می توانی بگویی این مال او است؟ ما نمی توانیم بگوییم. فرض کنید اگر یک دیوانه یک ساعت پنجاه هزار تومانی الان دستش گرفته شما نمی توانی بگویی مال او است، حالا خریدن یا نخریدن از او، مسأله دیگری است که آیا جایز هست خرید و فروش با دیوانه [یا نه؟] چون اصلاً قصد محقق نمی شود و عقل شرط است در صحت معامله، این یک مطلب دیگری است. اصلاً به صرف استناد، آیا استناد این را شما می توانید بدهید؟ آیا امام این را می گوید؟ یعنی به صرف اینکه شما شیء را در دست یکی دیگر دیدید می توانید بگویید مال این است؟

سؤال: خب اگر قرائنی نباشد می گوییم ...

جواب: کجا قرائنی نباشد؟

سؤال: اگر قرائنی باشد طبق قرائن ...

جواب: اصلاً فرض کنید یک دیوانه، دیوانه بالاترین قرینه است دیگر، فرض کنید دیوانه یک ساعت پنجاه هزار تومانی را در دستش گرفته دارد از اینجا می رود شما می گوید این را بلند کرده، نمی گوید ...

سؤال: اگر قرائنی نباشد. اگر قرینه باشد به قرینه عمل می کنیم.

جواب: نظر بنده هم همین است که یدی می شود کاشفیت داشته باشد که قرینه بر استیلائی ملکیت باشد، این است منظور من. نه اینکه به صرف اینکه دیدیم دست او است، یعنی در اینجا دو بحث است:

یک بحث این است که هر استیلائی دلالت بر ملکیت می کند، این یکی.

بحث دیگر این است که استیلائی دلالت بر ملکیت می کند که نفس استیلاء جنبه کاشفیت داشته

باشد، این آنجایی است که محفوف به قرائن باشد.

این روایت عام است یا اینکه بگوییم روایت مطلق است. وقتی که او سوال می کند این مالی که در دست او هست آیا می توانم بگویم این مال او هست؟ این در اینجا می خورد به این قسم دوّم. یعنی قرائن خارجیه ای که دلالت کند این سلطه، سلطه مالکانه است، آن قرائن خارجیه وجود دارد در اینجا. سؤال: می دانم، قرینه می خواهد در اینجا برای ملکیت یا عدم قرینه کافی است بر ملکیت مگر اینکه قرینه ای بیاید و دلالت کند بر عدم ملکیت؟

جواب: ببینید صرف...

سؤال: اصلی هست در اینجا یا اصلی نیست؟

جواب: ببینید ما نداریم، آنچه را که عقلاء بنا بر این دارند ما اصلی نداریم، ما هیچ اصلی نداریم. یک اصل داریم که فرض کنید فعل مسلم را باید حمل بر صحّت کرد، آن یک مسأله است.

سؤال: خب اینجا هم...

جواب: نه

سؤال: اینجا هم ادّعا می کردیم یک همچین اصلی داریم. ما به صرف اینکه ید باشد...

جواب: نه اصلاً این اصل در اینجا نیست. آنچه که در اینجا هست این است که حضرت صرفاً استشهاد به ید می کنند. آن مسئله مربوط به این که فعل مسلم حمل بر صحّت شود و امثال ذلک، سوق مسلمین که حضرت می فرمایند، اصلاً سوق مسلمین خودش یک دلیل خاصی ندارد. سوق مسلمین همین ادله است. یکی ادله ید است، یکی ادله تزکیه و حلّ و امثال ذلک است. حضرت می فرماید که لم یقم للمسلمین سوء یعنی همین نفس معرضیت این مال در سوق مسلمین این کفایت می کند برای بیع و شراء. اینکه الان در سوق مسلمین آورده اند، آن بقال آمده جنس آورده توی مغازه اش، آن قصاب گوشت را آورده لعلّ اینکه آن گوشت غصبی باشد، لعلّ اینکه آن جنسهایی که آن بقال آورده دزدی باشد، لعلّ اینکه ...

سؤال: فرمایش شما درست است ولی در مورد سوق مسلمین نمی توانیم ...

جواب: لعلّ اینکه دزدی آورده.

سؤال: ...؟

جواب: نه همین، یعنی همین دلیل بر این است که اگر این قاعده بخواهد رعایت نشود اصلاً یک معامله نباید انجام بشود و آن مسأله مربوط به ظاهر نیست. آن که حضرت در اینجا دارند می فرمایند مسبوب به یک مسأله دیگر است که آن با ما نحن فیه تفاوت دارد و آن این است که آیا ما ملکیت واقعیه

در بیع و شراء لازم داریم یا ملکیت ظاهری کفایت می کند؟ این را حضرت در اینجا دارند می فرمایند نه آنکه من در صدد آن هستم.

یک وقت صحبت در این است که ما ملکیت واقعی لازم داریم، آن موقع هیچ کس از هیچ کس نمی تواند چیزی بخرد فقط علام الغیوب مگر باشد. ببینید همین عبایی که اصلاً تن شما هست شما از آن عبا فروش آن را خریده اید، لعل اینکه عبا فروش آن را دزدیده است و بعد آن را به شما فروخته است. حضرت در اینجا دارند این را نفی می کنند. می گویند ما ملکیت واقعی را در بیع و شراء لازم نداریم ملکیت ظاهریه کفایت می کند. آن ملکیت ظاهری با ید پیدا می شود. ولی بحث ما مقدم بر فرمایش امام است، یعنی فرمایش امام متأخر است از این مطلبی که می خواهم عرض کنم.

عرض من این است که ملکیت ظاهری می تواند واقع بشود. آیا هر یدی ملکیت ظاهریه می آورد؟ حالا بعد تازه آن وقت برویم سراغ فرمایش امام علیه السلام که حضرت می فرمایند که ملکیت ظاهریه برای بیع و شراء کفایت می کند ما لازم نیست ملکیت واقعی داشته باشیم. ولی صحبت من این است که اصلاً ملکیت ظاهری کی می آید؟ به صرف اینکه یک چیزی دست شخصی باشد ملکیت ظاهری برایش می آورد؟ این استیلاء ملکیت ظاهری می شود یا نه؟ ما یدی را می خواهیم که این ید کاشف از ملکیت باشد و آن یدی است که محفوف به قرائن باشد.

مثلاً فرض کنید که من باب مثال یک شخص متشخصی است، این با ماشینش می آید می رود، همین که شما نگاه بکنید می گوید این ماشین مال این است نمی گوید این ماشین را دزدیده است، درست است؟ می گوید این ماشین مال این است. نمی گوید این ماشین غصبی است می گوید این مال این است چون این یک شخص [متشخصی است]. هر روز هم من باب مثال می بینید. یک سال همسایه شما است می بینید هر روز می آید ماشین را پارک می کند، خب لعل اینکه ماشین مال برادرش باشد، قرض گرفته. خب فرض کنید برادرش به او داده. مثل اینکه الان ما داریم، خب این مال ما نیست این را به ما دادند تا وقتی که خانه مان آنجا هست بعد باید به دست صاحبش پس بدهیم. خب اگر شخصی من را به این کیفیت ببیند قرینه چه حکم می کند در اینجا؟ آیا قرینه حکم می کند من مالک هستم یا قرینه حکم می کند که من فقط صارف هستم؟ این ید، ید امانی است که من در اینجا دارم.

اینجا این مسأله است که اگر این رفت و آمد متوالی و امثال ذلک در اینجا نباشد به صرف اینکه یک ماشینی فرض کنید که الان دست یک شخصی هست لذا اولین کاری که شما می کنید می گوید آقا سند ماشین کجاست؟ می گوید آقا سند آن پیش من نیست. ! پس دزدیده ای؟ مال کیه دست شما؟

یعنی صرف اینکه الان این در دست این است و صرف اینکه این در منزل را باز می کند دلالت نمی کند این منزل مال اوست لعل اینکه مستأجر باشد دارد بیع فضولی می کند. لذا شما از او سند می خواهید می گوید شما که الان در اینجا مدعی بر ملکیت هستی باید سند بیاوری ارائه کنی. یا اینکه فرض کنید یک نفر را با یک زنی می بینید آیا فوراً می گوید این زن این است و در دادگاه شهادت می دهید؟ نه، شما باید بروید ببینید و این حرفها، لعل اینکه بر این مسأله حدّ بار بشود. ممکن است بر این مسأله قتل بار بشود، ممکن است بر این مسأله، مسائل حقوقی و این حرفها، مسائل چیز بار بشود. به صرف این شما نمی توانید بگویید این زن این است.

سؤال: به عکس آن هم هست، یک مورد من خودم توی حرم دیدم یک طلبه ای منتظر زنش بود، بعد زنش آمد و با هم دیگر داشتند می رفتند، آمدند گرفتندشان؛ گفتند آقا طرز حرکات شما مشکوک بود! هر چی می گفت آقا زن من است، می گفتند نه! خلاصه گفتند پوشیه ات را بزَن کنار ما باید ببینیم! گفت آخه بابا زن من است نمی خواهم ببینید. بالاخره رفتند از منزل شناسنامه آوردند متوجّه شدند این زنش است و لاش کردند. یعنی اینجا قرینه نیست؟

جواب: اتفاقاً اینجا حق با آنها است. آنها از یک نظر کار اشتباه کردند که مسأله تجسس در اینجا بوده، این کار حرام است. ولی واقعاً از نقطه نظر عقلایی اگر الان در مملکت یک قانونی بخواهد وضع بشود به خاطر مصالحی بر اینکه در اینجا کسانی می توانند راه بروند- ما از نظر عقلایی داریم صحبت می کنیم- کسانی می توانند در خیابان با هم حرکت کنند که زن و شوهر باشند، غیر از این نمی تواند باشد. اگر باشد طرز حرکات خودش قرینه می شود بر عدم زوجیت. بله این کارشان درست بوده یعنی اگر این قضیه، اگر مسأله ما...، این کاری که اینها می کنند حرمت تجسس را دارد

سؤال: یعنی هیچ مردی با هیچ زنی نباید راه برود دیگر؟

جواب: نه دیگر، بنده هم همین را می خواهم بگویم. می خواهم بگویم یک وقتی مسأله ما مسأله حرمت تجسس است، الان تمام کارهای اینها حرام است! من البدو إلى الختم حرام است! حتی اگر کسی را توی هر ماشینی دیدند حق ندارند تجسس بکنند! پس این عدم تجسس برای چه آمده؟ این یک مسأله است.

مسأله دیگر اینکه، لولا این قضیه را اگر داشتیم، اگر این قضیه نبود، ما کار عقلایی را می خواهیم بدانیم که چیست؟ عقلاء چه می گویند؟ عقلاء به زوجیت زن و مرد در جایی حکم می کنند که صرف معیت آنها مطرح نباشد بلکه قرائن دیگری باشد که آن قرائن در اینجا دلالت بر زوجیت می کند و الا

ممکن است با کُلفتش دارد راه می رود، و اَلّا ممکن است با خواهر زنش دارد راه می رود، ممکن است با خواهرش دارد راه می رود، هیچ کدام اینها دلالت بر زوجیت نمی کند یعنی اصلاً بنای عقلاء بر این است. لذا این مسأله را خیلی باید دقت کرد.

سؤال: آقا اینجوری هست. در بازار مثلاً کسی یک شیئی را که دارد می فروشد مغازه دارها غالباً می فهمند می گویند این سرقتی است، این دزدی کرده! یعنی یک شیئی که هزار تومان است می گوید من به دویست تومان هم حاضرم بفروشم! این قرینه می شود که این مال خودش نیست
جواب: بله، خودش قرینه است دیگر. درست است دیگر، بله.

سؤال: شاید احتیاجش باعث بشود، چه قرینه ای می تواند باشد؟

جواب: احتیاجش چیزی است که فرض کنید دویست تومان رفع آن احتیاج را بکند؟ بیشتر می داد خوب...

سؤال: این که جنس منزل را می آورند حراج می کنند چیه؟ یک سوّم قیمتش هم نمی دهند
جواب: خوب مشخص است. هم اینها که می روند بازار سید اسماعیل، همه اینها دزدی است. همین بازار سید اسماعیل طهران یا مثلاً جاهای دیگر که می آورند. یارو از هزار تومان دویست تومان کم می کند یک دفعه پانصد تومان که کم نمی کند.

لذا آن وقت این مسأله در اینجا هست که اینکه از حضرت سوال کرده و حضرت جوابش را داده اند، این مربوط به ملکیت [ظاهریه] می شود. امام علیه السلام هم می فرماید اگر حساب، حساب ملکیت واقعیه باشد آن دیگر لم یقم للمسلین سوق. اما ما باید دید و استیلا را استیلائی کاشف از ملکیت بدانیم...

سؤال: مراد حضرت نمی تواند ملکیت واقعی باشد؟

جواب: چرا؟

سؤال: به دلیل اینکه از آن شخص سؤال می کنند که اگر تو آن را بخری می توانی بگویی این ملک من است یا ملک غیر است؟ اگر واقعی باشد که حضرت صحه نمی گذارند به اینکه تو می گویی ملک من است پس این صحیح است

جواب: خوب این می گوید لعلّه لغیره دیگر. این که لعلّه لغیره ...

سؤال: حضرت می خواهند از آن استفهام تحقیقی اثبات کنند که پس این ملک اوست

جواب: ملک ظاهری اوست دیگر، نه ملک واقعی او

سؤال: ملک واقعی اوست.

جواب: نه، حضرت در اینجا نفی ملک واقعی را دارند می کنند می گویند در بیع و شراء ملک واقعی لحاظ نشده، ملک ظاهری لحاظ شده. ملک ظاهری هم با همین قرائن کاشف از مالکیت هست. پس شما نباید دنبال این بروید که شاید غصبی باشد، آن دیگر یک مسأله دیگر است. پس بنابراین این مسأله باید مورد توجه قرار بگیرد حتی در وصایت هم همین طور است، در ولایت همین طور، در حضانت همین طور و امثال ذلک. این یک روایت بود.

روایت دیگر روایتی است که ...

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: یک پا باید مأمور آگاهی شد! مأمور آگاهی توی این چیزها شناختشان زیاد است!

جواب: خب همین طور است دیگر، خب اینها هم از همین چیزها می فهمند دیگر.

و من المروى عن الصادق عليه السلام فى حديث فدك إن مولانا أمير المؤمنين عليه السلام... قال اتحكم فىنا بخلاف حكم الله تعالى فى المسلمين؟ قال لا. وقتى که گرفتن. قال فإن كان فى يد المسلمين شىء يملكونه ادعيت أنا فى من فسأل البينة؟ اگر من ادعا بکنم که مالک این چیز هستم تو از کی سؤال می کنی؟ قال ایاک؟ على المسلمين. خب تو باید بینه بیاوری بر آنکه ادعا می کنی بر مسلمین. قال عليه السلام: فاذا كان فى يدى شئى فدعا فيه المسلمون تسأل البينة على ما فى يدى؟ حالا اگر توی دست من است و مسلمین ادعا می کنند، تو از من بینه می خواهی؟ و قد ملكت فى حياة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و بعده و لم تسأل البينة على ما دعوا عليه؟ از آنها سؤال نمی کنی؟ کما سألتنى؟ چطور من وقتى که ادعا کنم بر آنها، از من بینه می خواهی اما وقتى که در دست من است و آنها بر من ادعا می کنند تو از آنها نمی خواهی از من می خواهی؟ قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ألبينة على من الدعى و اليمين على من انكر. این هم یک روایت دیگر است. این روایت دلالت می کند بر اینکه يد در اینجا...

...تعلم انه حرام؟ من قبل نفسه و ذلك مثل الثوب على قد اشتريته و هو سرقة شاید سرقت

باشد، خب این لباس شما در اینجا حلال است. و الملوک عندک لعله حر شاید حر است اما این را گرفته اند و استرقاقش کرده اند و این حرفها و چیز شده، قد؟ یا اینکه خودش را فرض کنید که نفسه خلاصه گوش زده اند فبيع قهراً قهراً فروخته شده و امرأة تحتک و هى اختک او ربیعتک تمام اینها

ممکن است باشد، والاشیاء کل علی هذا حتی یستبین لک غیر هذا که در اینجا حضرت ملکیت واقعیه را دارد نفی می کند یعنی اصلاً بحث، بحث نفی ملکیت واقعیه است می گوید تمام این احکام دایر مدار ظاهر است، دایر مدار حکم ظاهر است أو تقوم به البینه. این هم یک روایت.

روایت دیگر که روایت حمزة ابن حمران است: أدخل سوق فارید ان اشترىء جاریة تقول إني حرًا می گوید من آزاد هستم فقال علیه السلام اشترها عیب ندارد، این می خواهد از زیر کار در برود إلا ان یکون لها بینه مگر اینکه بینه باشد.

و منها صحیحة؟ ان مملوک ادعا انه حرّ و لم یأت بینه علی ذلك، اشتریه؟ بخرم؟ قال: نعم بله می توانی بخری.

و منها موثقة یونس ابن یعقوب: فی المرأة تموت قبل ان رجل اینها بحث ندارد فقط همین روایتش را می خوانیم تا بعد برویم به سراغ مطالب دیگر. اتفاقاً روایت خیلی زیاد است در اینها و غیر از اینها هم هست که یادداشت کرده ام. ما کان من متاع نساء فهو للمرأة و ما کان من متاع رجل؟ فهو بینهما این هم یک روایتی است که بسیار روایت مهمی است و در باب ارث این روایت خیلی مورد ابتلا است و خیلی خلاصه محل مشاجره و نزاع و این حرفها است که حضرت می فرماید هر متاعی که مربوط به زن است مال زن است، آن متاعی که مال مرد است مال مرد است. آن مالی که یکی از اینها بر آن مال مستولی است و استیلا دارد مال او خواهد بود و آن که مشرک است ما بین اینها تقسیم می شود.

این بعضی از روایات بود. بقیه اش را إن شاء الله فردا می آییم می خوانیم تا ببینیم چیست؟ پس مسأله ای که مدّ نظر است این است که به صرف ید این ید دلالت بر ملکیت نمی کند الا اینکه سلطه، سلطه ای باشد که کاشف باشد از آن منظور و از آن غایت. این روش و دیدن عقلائییه است و شرع این دیدن را امضا کرده است نه یدی که به عنوان صرف سلطه و تسلط باشد، [شرع در آن ید] حکم به ملکیت نمی کند.

سؤال: قضیه فدک هم در اینجا مطرح می شود دیگر؟

جواب: بله؟

سؤال: قضیه فدک؟

جواب: بله

سؤال: نسبت به ملکیتی که داشتند ولی حضرت آنجا به ابوبکر این قضیه را مطرح نکردند که ...

جواب: همان دیگر. خب روی قرائن بوده دیگر. آن قرائنی که در زمان رسول خدا بوده و بخشیدن و آن افرادی که در آنجا کار می کردند و مسائلشان را می آوردند و اینها، خود همین قرینه بوده دیگر. اصلاً بالاترین قرینه بوده دیگر. عرض من هم همین است دیگر. نحوه استیلاء نحوه ای است که حکایت از ملکیت می کند، در مورد فدک هم همین طور بوده. حکایت از چیز نبوده، امانی که نبوده

سؤال: پس مایز بین عاریه، ودیعه، رهن با این موارد چه می شود؟

جواب: مایز نفس قرائنی است که [وجود دارد]

سؤال: ... در ظاهر هیچ تفاوتی نمی کند

جواب: خب بله

سؤال: پس چه تمیزی بین این دو تصرف است؟ ممکن است...

جواب: ببینید فرقی نمی کند. منظور [ما این است که] یک وقتی مالکیت واقعیه را داریم لحاظ می کنیم، آن ملکیت واقعیه در اینجا با بیان حضرت منتفی است یعنی اگر یک شخصی یک ظرفی را عاریه گرفته و استفاده می کند و بعد این ظرف را در معرض فروش می گذارد، این ید در اینجا ید ملکیت است و ما هیچ راهی برای اثبات عاریه شدنش در اینجا نداریم، خب آن را می گیرند و حکم به ظاهر می کنند، ملکیت ظاهر. بحثی در اینجا نیست. اما اگر فرض کنید که من باب مثال نحوه برخوردی که می کند این نحوه قرینه می شود بر این که فرض کنید که این ید، ید عاریه است. مثلاً وقتی که دارد می گذارد می گوید آقا یواش بگذار آنجا که مثلاً فرض کنید لبه اش نپرد، مشغول الذمه نشویم یا فلان، جواب فلانی را نمی توانیم بدهیم. این نحوه برخورد ها و اینها، این یک جوری است که دلالت بر [عاریه] می کند. یا فرض کنید یک آدم خیلی خسیسی است به اموال مردم که می رسد هر کاری دلش بخواهد می کند اما اموال خودش را نمی گذارد یک ناخن به آن بخورد! بعد نگاه می کنید می بینید قاشق می زند توی کماجدان و دق می زند گوشکوب به این و...! می گوید این نباید مال این باشد! اگر مال این بود همچنین قشنگ با دستش بر می داشت که...! این قرینه می شود که بگوییم این در اینجا باید عاریه باشد

سؤال: ... اینکه اموال دیگری غیر از ملکیات در اجتماع جاری است مثل امانات و این مسائل،

اصل اولی این است که ما هر چه دست هر کسی دیدیم حکم نکنیم به آن که این ملک او است، ملک ظاهری

جواب: خب بله باید تحقیق کنیم، خب همین است

سؤال: بطور کلی...

جواب: نه، حالا فرض کنید که یکی ساعت دستش کرده، خب این دلالت می کند که این ملک او است. به حسب در اینجا لحاظ می شود. شما اگر یک منزل پنجاه میلیونی را بخواهید قیمت کنید یا آن را بخرید، به صرف اینکه یارو می آید فرض کنید می گوید این خانه مال من است فوراً پنجاه میلیون چک به او می دهید؟ [نه، می گویند] بلند شو برو سندت را بیاور، بلند شو برو فلان بکن، این طرف می روید، آن طرف می روید، هزار تا کار...، غیر از این که یک چیزی که فرض کنید ده هزار تومان یا پنج هزار تومان است...! هر چیزی حساب دارد. عقلاء برای هر چیزی حساب باز می کنند.

سؤال: اموالی که مثلاً خیلی مورد [معتنا به] نباشد آنها چگونه؟

جواب: آنها هم همین طور است. یعنی نفس...، اینکه من می گویم قرائن، این دیگر همه چیز را شامل می شود. قرینه می شود از یک مثال تا قرینه می شود به میلیارد. همه آنها در تحت قرائن می آیند. آنچه را که عرف از نظر قرینیت، دال بر ملک می داند و نمی داند. خب همین. این یک تعریف عامی است دیگر، این دیگر نیازی به چیز ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: فرض کنید که یکی سوار ماشین شده دارد می رود و می آید. شما نگاه به قیافه اش می کنید می بینید به این نمی آید که الان ماشین بیست میلیونی زیر پایش باشد! شما می روید فوراً از آن می خرید؟! خب فردا می آید یقه شما را می گیرند. خب این قرینه نمی شود؟! اینکه ابتدایی است دیگر.

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: ...؟

جواب: بله همین است. این استیلاء و اینها...، می گویند آقا رفته دزدی کرده است. به قیافه این نمی آید که...! یارو فرض کنید که من باب مثال تراشکار است ماهی سی هزار تومان، چهل هزار تومان حقوقش است فرض کنید که یک بنز سی میلیونی زیر پایش است حالا مدرک هم دارد که این مال من است! از کجا آورده؟ این که نمی شود این جور، آقا شبهه دارد، فلان دارد، بی خود که نمی آیم چیز بکنیم

سؤال: از آن طرف هم خب روحيات افراد مختلف است، چه بسا این مخفیانه پول جمع می

کرده، آدم نمی تواند همین طوری...

جواب: بطور کلی نفس همین دلیل می شود بر اینکه...، تایید من را باز می کنید که قرائن را باید لحاظ کرد. در اینجا کسی که بخواهد کاری بکند...، همین که شما می روید تحقیق می کنید از این، شما خودتان واقعاً با آن فطرت سلیم و عقل سلیمی که دارید اگر ببینید فرض کنید که کسی یک خانه صد متری دارد، نان ندارد برای زن و بچه اش بیاورد، یک بنز بیاورد توی خانه اش و مدرک هم داشته باشد آیا شما از او می خرید؟ نمی کنید این کار را، می گوئید برداشته جعل کرده، دزدی کرده.

سؤال: از آن طرف هم فرض کنید که افراد متشخص پیدا می شوند که اینها منزلشان واقعاً منزل مستأجری است یا فرض بفرمایید که ماشین امانی سوار می شوند، مثلاً من می خواهم شهادت بدهم در یک جایی، ادعا می کند که آقا این مال من بود، پیدا می شود اینجور ها! ادعا می کند که این مال من بود، من می توانم شهادت بدهم که این مال او بود به صرف اینکه این دستش بود یا نه؟ بر طبق فرمایش حضرت، اینجا احتیاجی به تحقیق ندارد چون همین که من دستش دیده ام می توانم شهادت به ملکیتش بدهم چون آدم متدینی هم بوده...

جواب: نه. عرض من این است که بیان حضرت بر فرض صحت و امضای عقلائی است. یعنی باید ما ببینیم عقلا به این چه حکم می کنند؟ اگر می گویند این مال او است شما دیگر ملکیت واقعیه را در اینجا نفی کن، این است. اما اگر عقلا در همین مورد آمدند گفتند که نه، در اینجا باید توقف کرد، فرمایش حضرت شامل ما نحن فیه نخواهد شد. فقه پویا به همین می گویند دیگر. خدا حافظ

اللهم صل علی محمد و آل محمد